

با هدایت داد که در وقت رفتن کسی را مجال سلام  
 عليك ند هیدو چون به آنجا رسیدید کسی را زنده  
 نگزارید تا امر بازگشت با شما وداع کنند.  
 این روز ها جهاد به اوج شگوفانی خود رسیده بود و  
 مردم غبور و با شهادت سفاکان بوسیله اسبها بردشمنان  
 خدا و خلق یورش میبردند و باتنیاق (چوب دست) بر  
 آنها حمله میکردند درین روز ها زخمی های ملحدان  
 زیاد شده بود. داکتر "ایمان" از برادران غزنی  
 در غفاحانه ی جنگگان کار میکرد، باو پیغام داده شد که  
 به دره صوف رفته ملحدان را تداوی کند، ولی این پیغام  
 در بعضی پلک منافق از داکتر ایمان مخفی نگه داشته شد.  
 برعکس به هاشم رفیق اطلاع دادند که داکتر ایمان  
 از امر تو سر پیچی کرده است. لذا هاشم دقیق داکتر  
 ایمان را تیر باران کرده به شهادت رساند.

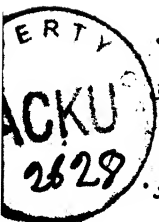
## شهادت دسته جمعی

### مسلمانان دره صوف

روز ۱۲ حمل ۱۳۵۸ روز وحشتیاری بوده، ملحدان از  
 هر طرف بر دره صوف حمله کرده و این سرزمین آزاد  
 مردان را تسخیر کردند. طوفان خبیث همه مردان این  
 ولسوالی اعم از کودکان جوانان و پیرمردان را  
 دستگیر کرده دستهای شانرا بسته به مکتب محبوس  
 ساخت و زنها را به مسجد بردند.

حالت فجیعی بود، شیر مردان به بند کشیده ، زنان  
 با عفت و شهادت به اسارت مردم بی دین و بی ناموس  
 در آمده و ناآرامی بر همه جا حکمفرما بود، درین  
 حال پیر مردی با ظاهری آراسته در حالیکه تسبیحی  
 بدست داشت و چنان مینمود که به ذکر مشغول است ولی  
 در واقع به خدمت کفر و الحاد قرار گرفته بود —  
 قومانندان کومانندو نزدیک شده چیزی گفت ، لحظه ای بعد  
 همان پیر مرد بادو نفر از قوای کوماندوئی مسلح با  
 مسلسل بخانه پیر مردی مسلمان که عروس و دختر خود را  
 در خانه نهان کرده بود رفته این دو زن پاک دامن  
 را از نهانخانه عفت بیرون کرده به بزدان آوردند.  
 این پیر مرد که مورد زجر بیشتری قرار گرفته بسود  
 نیز به صف محبوسان در آمده. این مجاهدان ساحشور را  
 دست بسته در کنار يك گودال مهیبی قطار ایستاده کردند  
 این مردان هر دم شاهد لحظات آخر زندگی را میبموبندند.  
 يك جوان ۱۸ ساله در کنار همان پیر مردی که از ناموس  
 خود دفاع میکرد قرار داشت. درین حال همان جوان ۱۸  
 ساله نان خواست، یکی از سربازان خواست. باو نان  
 دهد که جانبظ عسکری مانع این کار شده توتنه نانهر را  
 برسم بی اعتنائی همانگونه که پیش يك حیوان بی زبان  
 می اندازند به پیش پای این جوان فداکار انداختند،  
 او سرخود را خم کرد که آن توتنه نان را بکُمک زانو  
 های خود ید هان کند زیرا استهای او از پشت سر بسته شده.

بودترین کار همان پیرا مرد با او کمک کرد و درین  
 لحظه امر فیر داده شد. این دونفر که فیر از بالای سر  
 شان رد شد بایشان اصابت نکرد، تو گوئی این لقمه  
 نان آب حیاتی بود که مرگ این دو را به تعویق  
 انداخته، این دونفر نیز در زمره دیگران به پایان  
 انداخته شدند، ولی در آنجا نیز دست غیبی ای ایشان  
 را یاری کرد و توانستند خود را بزریر سنگلاخی محفوظ  
 سازند، آن جوان با دندانهای خود دست پیرا مرد را باز  
 کرد و پیرا مرد دستهای جوان را باز نمود. بر اجساد  
 پاک شهدا بولدوزر کشتاندند و خاک بر آنها ریختند  
 و این دسته شش نفری را به این ترتیب  
 زیر خاکهای تیره پنهان کردند. همچنانکه گروهبای  
 ازین قبیل را در هرکوی و برزن به خاک و خون غلطانند  
 این دمنشان ترین روز وحشت بار بعد ازین کشتار عام  
 بخانه ها داخل شده همه داروندار مردم را بین خود  
 تقسیم و اموالی را که بدر دستشان نمیخورد لیلان کردند.  
 این پیرمرد مجاهد و این جوان دلیر که هنوز انگشت  
 او از حنای عروسیش رنگین بوده از دم فیر آتشبار  
 های جلا دان باین ترتیب نجات یافته به سختی خود را  
 به نزدیکترین قریه رسانیده بعد از بدست آوردن لب  
 نانی به مجاهدین راه حق پیوستند، مجاهدان بر حق  
 خوشتر از بازی کردند.  
 ماه ثور فرارسید، درو دشت سمنگان سبزه رار شدند.



گل‌های قشنگ لاله همه دشت و دمن را لاله زار ساخت  
از مرقد شهدا لاله های زیبائی روینید درین  
ماه که به کوی و برزن کشور محبوب زیبائی خاصی عنایت  
میشود مجاهدان جوان و نیرومند خسته گئی ها را بیشتر  
گذاشته، قوای تلف شده را اکمال کردند و تا ۱۵ ثور  
یک نوسازی همه جانبه در همه قطعات این سامان بعمل  
آوردند.

درین فرصت طوفان بلا از سمنگان بکنار رفته و  
عوض او دزد وحشت آور دیگری به اختناق آن مردم

با یک طنبت بنام والی گماشته شده بود، برادران  
مجاهد با یک عملیه منظم و همه جانبه بر قوای کفر  
و الحاد درلین دیار یورش برده سزگرهای این  
بنی خدایان را شکسته، اسلحه و مهمات شان را به  
غنیمت گرفتند، دشمنان را بجزای اعمال ننگین شان  
رسانده قسمتی را کشتند و قسمتی را هم به اسارت  
گرفتند، از جمله لشکرگاه های دشمن که تحت تصرف  
مسلمانان در آمد یکی هم ولسوالی نره صوف بود.

دبیر پنجشیری ولسوال نره صوف با نقد و جنسی که  
داشت به سمنگان گریخت ولی در راه او و همکارانش  
را گرفتار کردند، پولهای شان را گرفتند، او را برهنه  
و پای لوج با چند نفر از حاضر باشانش رها کردند که  
در نیمه های شب ۱۷ ثور به سمنگان رسید و از بس

PROP

گیج شده بود دیوانه وار فریاد میکشید "کمیک  
کنید! قطعات ما را از بین بردند."

## انتقام خدائی :

روز ۱۸ ثور بود، مردم مسلمان بار دیگر بر دره صوف  
دست یافته و اعمال فساد کار خلق و پرچم را بجزای  
اعمال شان رساندند، درین حال همان قوماندان  
کوماندوئی که بخانه پیرامرد باعفت و نا موس رفته  
زنان برده گی آن خانه را بیرون آورده بود، بوسیله همان  
پیرامردی که از مرگ بوسیله یک دست غیبی نجات یافت  
بدرخت ببیدی در برابر ولسوالی دره صوف بسته گردیده و آن  
پیرامرد با او میگفت: ببیدی که خدا چگونه ترا بدستم اسیر ساخت؟  
همچنان آن جوان ۱۸ ساله همان بریدمن را که نان  
را بابایی حرمتی تمام به پیش پای او انداخته بود به  
درخت دیگری بسته و در انتظار حکم محکمه بوده، حکم  
محکمه درباره هر دوی این دو نم نشان، صادر شد و مردم با  
نهایت درد و احساس این حیل گران دشمن خدا و خلق  
را بجزای اعمال نذگین شان رساندند.

## حمله د سته جمعی :

عبدالله امین در میدان فوتبال کنده مردم را بدور  
خود جمع کرده گفت: همه شما بسوی سمنگان حرکت کنید

بدره صوف بروید مردم آنجا را قتل عام کنید ، بعد  
 ازین باید آواز كودك شیرخواری ازین ناحیه بگوش  
 نرسد ، همه دارائی ایشان را تصاحب کنید و از آن شما  
 باشد . بهمین ترتیب در ولایات ، تخار و بغلان از طرف  
 مقامات از خدا بیخبر آنجا نیز چنین اعلامیه های صادر  
 گردیده بود . یکمده مردم که هنوز هم کفر و الحاد دولت  
 کمونستی بایشان معلوم نشده بود ، فریب گفته های  
 بی سروته این دشمنان خدا و خلق را خورده بودند  
 ازین هر سه ولایت سوار بر موترها با آواز های  
 ناهنجار هورا بسوی نره صوف در حرکت شدند و در  
 کوتل ریاتك نریعه والی و دیگر ملحدین استقبال  
 شدند ، این فریب خورده گان بدو گروپ تقسیم شدند  
 يك گروپ از ایشان که از ولسوالی اشكش آمده  
 بودند تحت قوماندۀ ملا اکبر به شهر ایك به تخت رستم  
 مستقر گردیدند ، گروپ دیگر بعد از اجرای مارش به  
 سوی نره صوف در حرکت شدند به شش نفر از مجاهدان  
 راه حق هدایت داده شد که این قطعه را همراهی کرده  
 هر يك شان نزد يك يك نفر مسلح بایستند و چنانکه بایشان  
 هدایت داده شد بیدرنك برسلاح شان پورش بر نند . تفنگ  
 او را بگیرند و بر برچی ها و خلقی ها فیر کنند . چون  
 ملحدین به سرح کوتل رسیدند فیر رسام آغاز شد این  
 شش مجاهد دست بکار شدند ، فریب خورده گان که  
 این صحنه را دیدند و کشته شدن عدۀ زیادی از خلقی ها

ARIC

B

4.3831

CCA

2628

خوانندگان گرامی !

به منظور خدمت در نشر ثقافت ، معارف و علوم اسلامی  
شورای ثقافتی، جهاد افغانستان در سبده ۱۳۶۲ در  
اسلام آباد تأسیس شد و برای تحقق یافتن این آرمان  
عالی به یاری خداوند تعالی و همکاری هم میهنان عزیز  
در ساعات ذیل فعالیت مینماید :

تهیه کتب درسی و راهنمای معلم این کتب .

تهیه کتب محمد درسی به نام دانستنی ها .

توضیح مطالبی از تاریخچه جهاد بنام رویداد ها .

و پرچمی ها را مشاهده کردند، بدل شان رعب افتاد  
 قسمت زیادی از ایشان فرار کردند، و مرده ها نزدیکه  
 طیاره ها انتقال داده شده، این فراریان حتی به شهر  
 ابیسک هم توقف نکرده هر کس بمنطقه خود پناه برد  
 و آنگاه به اعمال زشت خویش پی برده توبه کار  
 گردیدند.

از طرف دیگر در میان فریب خوردگان تخت رستم  
 اعلامیه صادر گردید مبنی بر اینکه عنقریب ده هزار  
 مجاهد بر تخت رستم و همه گردونواح شهر ابیسک هجوم  
 می آرد، بیک صد سوار کار ماهر هدایت داده شد تا بر  
 تخت رستم یورش برند، چون این مجاهدان بر تخت رستم  
 یورش بردند، قطعه امنیتی تخت رستم چنین پنداشت که  
 هجوم دسته جمعی ده هزار نفره آغاز یافته و چنان  
 فرار کردند که یکی از ایشان هم به قرارگاه خود باقی  
 نماند.

باین ترتیب مردم غیور و مسلمان نره صوف در  
 پهلوی دیگر مردم قهرمان و مجاهد افغانستان سهم  
 خویش را در جهاد برحق افغانستان ایفا کردند و تا  
 امروز این ولسوالی افتخار آفرین با غرور و عزم  
 انگیز به جهاد برحق خویش دوام میدهد.  
 — لام بر مجاهدان راه حق







روز های خزان ۱۳۵۷ بود، بر مردم مسلمان و وطن دوست افغانستان سایهٔ از يك غم جانكاه، يك نا آرامی مرگ‌زا و يك اضطراب همدگانی سنگینی می‌کرد. هر کسی را که میدیدی چشمان اشك آلوده، دلی نا آرام و روحیهٔ ناخوش آلوده داشت مردم ولایت سمنگان نیز مانند همه ولایات کشور به ایسـن درد بیدرمان می‌سوختند، مردم آندیار نیز به غم و اندوه به سر میبردند، درین ولایت آزاد مردان، شخصی بنام اللہ داد طوفان، والی شده بود. از همان والیهای ستمگر خدا ناشناس مردم کش.

## دستگیری سوار کاران :

طوفان گروهی از کمونستان خونخوار را بسرکردگی اندیش معلم سازمان و عبدالخالق پنجشیری موظف ساخته بود، تا اسب هر سوار کار را که بروز های بازار بر اسب سوار میباشد از نزدش بگیرند و او را بدون بازخواستی راست به محبس ببرند. در ولایت سمنگان روز های دو شنبه و پنجشنبه روز بازار بود و درین روزها عده از مردم پاکنهاد سوار بر اسبهایی که آنرا بسیار عزیز داشتند،

اسپی که میدانستند بهترین وسیله جهاد است، جهاد  
عظیمیکه پیشرو دارند، جهادیکه بزودی در هر خانه و کوی  
و برزن آغاز میشود.

در روزهای بازار این سه ستمکار کمونست بوسیله  
موترها بهر سو گشت و گذار میکردند و هر کس را که سوار  
بر اسب نمیدیدند از اسب پایان کرده اسب او را با  
میکشند یا به بازار لایلام میکردند و خود سوار کار را  
به محبس تحویل میدادند. مردم چاره جز این نداشتند که  
به امر این جلادان تن در دهند، زیرا هنوز مردم با  
یگدیگر به تفاهم نرسیده و زمینه همدست شدن را نیافته  
بودند، تا عوض تسلیم شدن به فرمان این مزدوران حقیر  
کمونست خود آنها را به کیفر اعمال شوم و دور از عدل و انصاف  
شان میرسانیدند.

## تلاشی خانه ها :

طوفان کمیتہ بی را بسر گردگی اندیش و عبدالخالق  
بنجشیری تعیین کرد تا به خانه ها رفته بنام تلاشی گندم  
اموال و دارائی مردم را معلوم کنند. وقتی جای شکاری  
برای خود می یافتند، یکی دو شب بعد از تلاشی با عده ای  
خدانشناس آنجا میرفتند، اموال این خانه ها را از ریسمان  
موترها ی بارکش به ( دایره دزدان آدم خوار ) انتقال  
داده، مردان را زنده به چاه می انداختند. ( این چاه ها  
قبلا از طرف مردم برای گدام غله تهیه شده بود ) و درین

خانه‌های با عفت و ناموس هرچه از دست این دغل بازان می  
 می‌آمد مضایقه نمی‌کردند و آنگاه این اموال تاراج  
 شده را بین خود تقسیم می‌کردند.  
 این وضع تقریباً در همه قریه‌های نزدیک شهر سمنگان  
 از قبیل دلفکی، حضرت سلطان، فیروزنخی، صباد و  
 غزنی گک جریان داشت.

## آزار بیگناهان :

- در برخی خانه‌ها که پول بعد کافی نمی‌یافتند صاحب  
 خانه را به قتل تهدید کرده او را رها می‌کردند تا پول  
 هنگفتی بایشان بیاورد. چنانچه یکی از تاجران را که نام  
 وحیثیتی داشت به پرداخت ده ملیون افغانی مکلف ساختند  
 او با فامیل خود به کابل مهاجرت کرد و از تمام دارائی  
 خود گذشت و بسیاری از فامیل‌های با عفت و ناموس  
 بهمین ترتیب از سمنگان راهی کابل شدند.

- محمد اسماعیل اوریاخیل مالک دواخانه امین عصری  
 مزار شریف که بوسیلهٔ موتر شخصی خود با پنصد هزار  
 افغانی برای خریداری دوا بکابل میرفت در برابر ترافیک  
 اندیشش او را مورد بازرسی و تلاشی قرار داده موتر  
 و پولش را تاراج کرد و خویش را در محضر عام تیرباران  
 نمود که بدرجهٔ رفیع شهادت نایل آمد.

- در همین حال یکی از منسوبین عسکری از تلفون ترافیک

باوالی تماس گرفته گفت: اگر اجازه بد هید یــــــك  
گل باشی میکنیم، مردم متعجب شدند، ساعت ۴ عصر همان  
روز همه بندی‌ها را بمیدان بزرگشی آورده بیش چشم مردم  
بيك صفاستاده کردند و آنها را تیر باران نمودند.

## کورس سواد آموزی :

اسلام دینی است که نخستین آیه نازل شده کتاب مقدس  
آن نه تنها به علم و سواد رهنمای مینماید بلکه  
بنوشتن، خواندن و شتیدن امر میکند که این سه مهارت  
اصل تحصیل علم را تشکیل میدهد، در جامعه اسلامی زنان  
و مردان مساویانه به تحصیل علم مکلف اند و همان طوریکه  
در میان اصحاب گرام مفتی های از مردان بوده اند زنان  
صحابی امهات المونین مخصوصات حضرت بی بی عایشه صدیقه  
رضی الله عنها به بسیار مسایل برای یاران پیامبر  
فتوا صادر میکردند. ولی اسلام زنان و مردان را در تحصیل  
علم مکلف به رعایت يك سلسله آداب و مراتبی کرده که  
باید حجاب اسلامی و تنظیم امور مدنی در آن در نظر  
گرفته شود، بر عکس کمونستها که با اخلاق و آداب اسلامی  
در نقطه مقابل واقع شده اند حتی مقدس ترین هدف اسلامی  
را که تحصیل علم است برای مبتذل ترین و بدترین  
امور که العیاذ بالله، نشر فحشا و سوء اخلاق است وسیله  
فرار میدهند، حکومت ملحد برای اینکه شهادت مردم  
را خدشه دار ساخته و بیم پندار خام خود مردم را از غیرت  
(۴)

اسلامی و افغانی شان محروم گردانده. زنان و دختران  
 با کدامن و با حجاب را میخواست از حصار چادر حیا  
 و عفت بیرون آرند، برای اینکار کورس مبارزه بابی سوادى  
 بهانه مناسبی بحساب میرفت. لذا از جانب ولایت  
 سمندگان هتیاات های در ظاهر بنام کورس مبارزه بابی سوادى  
 و در واقع مبارزه با اسلام و ازادی خواهی به همه ولسوالی  
 ها و از آنجمله ولسوالی بدره صوف فرستاده شد.  
 بعد از دیدار ولسوالی بدره صوف رفت، این هتیاات به  
 پیش کارگران گران مسلمان، به پیش همان مردم رنج دیده که  
 از همه مردم افغانستان محروم تر و بی نواتر بودند، به  
 پیش همانانی که با تبیعه و تبر دل زمین را می شگافتند  
 تا از آن زغال سنگ بدر آرند، این مردمی که حتی از شمع  
 آفتاب نیز محروم بودند و در بدترین شرایط برای آسایش  
 هم نوعان خود کار میکردند، آری به پیش همین طبقه  
 محروم یعنی طبقه که کمونستها مدعی اند برای خدمت آن  
 قدرت را بدست گرفته اند رفتند و از آنها تقاضا کردند  
 تا دختران، خواهران، همسران خود را به کورس های  
 رسوا و همد نام مبارزه بابی سوادى داخل کنند.  
 محفل درد آوری بوده، مردمی برهنه پا و پر تلاش، مردمی  
 با ایمان و وطن دوست بدور گروپ مجبور الهویه بد نام  
 و بی عفت و نامی جمع شده بودند، برست همانند انگشتی  
 که بر آن نگینی از خرمهره نصب کنند هرچه ازین  
 مرکز گفته میشد کلماتی تا پاک نفرت را و تهوع آوز بود.

یکی از کارگران مسلمان در جواب با کمال حیا و آرامش گفت:

هیئت محترم، دخترها و خواهرهای ما به مکتب هستند

و درس میخوانند، زنان و مادران پیچه سفید ما باید بخانه باشند تا برای ما و بچه‌های ما نان و آبی تهیه کنند، شما که همین بچه‌ها را تربیت کنید و غم‌شان را بخورید بسیار است، ولی اعضای این هیأت حرفهائی میگفتند که غیرت مسلمانان را بجوش می‌آورد، تا این درجه که یکی از ایشان گفت، زنهای شما شب به پیش شما هستند همین کافی است، از طرفداری آنها را بگذارید که به کورس میبایند، یکی از کارگران بسوی آندیگری با نیده اشک بارید و به او فغاند معنای این کلمات همان است که میخواهند ناموس و غیرت را خدشه دار سازند، این گفتگو به نتیجه نرسید و هیئت با یاس و ناامیدی به پیش ولسوال باز گشت، ولسوال به مجرد دیدن این هیئت وضع را فهمید و دست‌های خود را بالای میزش کوبید که چرا آنها را نکشته بازگستید، آنها که اجازه نمیدهند زن، دختر و خواهرشان بیرون شوند لایق کشتن هستند، به یکی از صاحب منصبان عسکری که جریان را بآبیداری و هوشیاری تعقیب میکرد این جریان رسید، او هدایت داد دروازه تحویلخانه را بشکنند و هرچه تیر و تیشه دارند همه را بیرون کرده و مجهز شوند، زیرا عکس العمل حکومت باید در برابر این

جواب منفی شان شدید باشد و آنها طبق همین هدایت  
با تبر و تیغه مجهز شدند.

## چگونه از ولسوال ظالم استقبال شد؟

ولسوال که از فرط غضب نمیدانست چی بکند با پنج  
نفر محافظ خود مسلح به معدن رفت. چون خون غیرت در  
عروق کارگران مسلمان بجوش آمده بود به مجرد رسیدن  
ولسوال به تبر کارگری خود سرش را از تنه اش قطع  
کرده محافظین او را نیز از پا در آورده این رویداد در  
ماه جدی ۱۳۵۷ صورت گرفت.

برای کارگران مسلمان هدایت داده شد تا در دو  
طرف دره سنگر بگیرند، در میان سرك چالها و گودالهای  
حفر کنند، و آماده دفاع از يك حمله وحشیانه باشند،  
والی ولایت بلخ به فرقه مزار شریف هدایت داد تا از  
طرف شولگوه بر دره صوف هجوم آورد. این قوای كه يك  
كندك تقویه شده تخمین میشد از راه شولگوه وارد دره  
صوف شده، يك قسمت آن به ولسوالی باقی ماند و قسمت دیگر  
ان راه را پاك کرده خود را به معدن رساند. به مجاهدین  
راه حق هدایت داده شد تا سنگهای بزرگی را از دو  
طرف کوه بسوی سرك لولد دهند. راه بسته شد تمام  
قوای این فرقه به یکدم از بنین برده شد و سلاح و  
مهمات آنها بتمام و کمال بدست مجاهدین افتاد. آری  
این مجاهدین برحق، این کارگران مسلمان و خداشناس

بدون آنکه سلاهی داشته باشند توانستند تمام اسلحه دشمن  
با بارایت و عاقبت اندیشی از آن خوشاخسته و آنها را نابود کنند.

”وای بسا که يك گروه اندك بر گروه بس بزرگ  
با فن خداوند پیروز میشود“ (۱)

## وحشت زدگی خداشناسان :

والی سندگان که از فعالیت های جانبازان به  
مجاهدین وحشت زده شده بودند به فرماندان امنیت ولایت  
هدایت داد تا بایک تعداد قوای امنیتی جانب ولسوالی  
نبرد صوف حرکت نماید، این فرماندان در عرض راه در  
جوار کوتل غلام علی با همراهانش کشته شد به تعقیب او  
عبدالحفیظ پنجشیری فرماندان ولسوالی ظلم بگونه  
داوطلب جانب نبرد صوف بر او اقتباد که قوای امنیتی  
همراهش گریخته و فرماندان با سه نفر دیگر از طرف  
مسلمانان اعدام شدند، عبدالحفیظ همان نا ملایمان  
است که در روز مولود مسعود حضرت رسول الله صلی الله  
علیه وسلم در تاشخرغان دیگهای خیرات را برسم اهانت  
چپه کرده بود.

دولت ملحد درین وقت در نهایت سراسیمه گی قرار  
داشت، زیرا از هر سو مردم برای يك قیام عمومی  
آمادگی میگرفتند چنانچه تر ولسوالی دو آب هم

---

(۱) وکم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله.



يك قيام عمومى صورت گرفت. والى در حدود پنجاه نفر سازمانى را از ولايت بغلان خواست و شب هنگام ذريعه يك موتر كلان ده طايره جانب نره ژوندون فرستاد براى دريور هدايت داده شد تا موتر راجبه كند و خود را نجات دهد، اين ملحدان به اين ترتيب يجزاى اعمال تنگين شان رسانده شدند.

درين حال قواى منظمى از كابل و نيز از نهرين به سمنگان سرازير شد، مجهز با تانك و توپ و قطعه كومانده، همه اين قوا تحت قومانده هائيم رفيق مستوفى ولايت سمنگان بسوى نره صوف براه افتاده، اين قوا را موترهاى مواد خوراكه و كمبل وغيره بدرقه ميكرد و از هوا نيز طياره ها و هلى كوپترها ديده باني مينمود موترهاى حامل مواد غذائى در كوتل چشمه از بين برده شد و ملحدانيكه درين موترها قرار داشتند دستگير شدند.

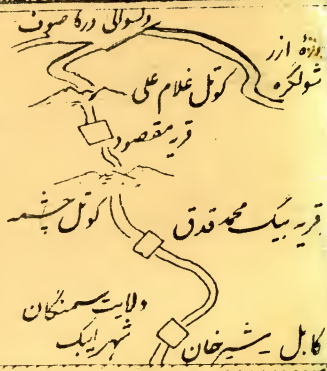
اين قوا بحدى سنگدل و بيرحم بود كه يگنفر از افراد عسكرى آن در نزديكى قريه مقصود دو كودكى را كه بى خبر از همه چيز به پيتونشسته بودند با بيرحمى تمام مورد فيرد هشه قرار داده به شهادت رساند. متعاقب اين حال يگزن بيگنا كه طفلى را به آغوش داشت از قلعه نرآمد او را نيز با فرزند دلبندهش با فير گلوله شهيد ساختند. وقتى از اين بد بخت پرسيده شد كه چرا چدين بيرحمى ميكند در جواب گفت امين حاجب براى



از نشرات شورای انقلابی جهاد افغانستان

# قیام دره صوف

رویداد ۹



خواننده گرامی !

این یاد داشت ها چشم دید کسانی است که خود این  
حربان را تعقیب کرده و در بسیاری از امور  
آن خود شخصا دست داشته اند و لسی  
چون نسبت برخی ملاحظات خواسته اند  
نام شان را ببریم از این رو از ذکر  
نام شان معذرت میخواهیم بدین وسیله  
عما را از واقعت این رویداد ها  
اطمینان خاطر میدهیم.

اداره

